



بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه مباحث گذشته

بعد از اینکه مجموعه روایات را مطرح کردیم و مباحثی ذیل آن متعرض شدیم به آیات رسیدیم و آیات را به ۵ و ۶ طایفه تقسیم کردیم، گفتیم آیاتی که علم را صرفاً از نعم الهی و امتیازات انسان می‌داند، دلالت بر استحباب یا رجحان یا وجوب تحصیل علم مطلق در آن نیست، آیاتی که مزیت علماء را بیان می‌کند، آیاتی که دلالت بر لزوم سؤال از اهل ذکر دارد و همین‌طور آیه تفقه. این‌ها گروهی از آیاتی بودند که مضامین آن مشابه مضامینی بود که در روایات هم داشتیم، از آن‌ها مطلقاً، چیزی در مورد علم یا رجحان یا وجوب تحصیل علم به دست نیامد.

به یک دسته از آیات رسیدیم که ما را دعوت به تفکر و تدبر در خلقت الهی می‌کرد یا با تعبیر گوناگون با عنوان نظر در مخلوقات الهی یا سیر در ارض دعوت می‌کرد، آیاتی که ما را به تعقل و تفکر و نظر و سیر در آیات الهی دعوت می‌کرد. این هم گروهی از آیات می‌شود که ما را به تأمل در آیات خدا و عالم تکوین دعوت می‌کرد که این دسته آخر در مجموع روایات یا این نظر را مقدمه برای معرفت الله و شناخت خداوند قرار داده است؛ مثل «سِیْرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ» (عنکبوت/ ۲۰) یا به مسئله معاد یا به عبرت‌گیری‌های دیگری دعوت می‌کند که پراکنده در بعضی از آیات آمده است مثلاً «فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (یوسف/ ۱۰۹) عمده این سه محور است؛ یا برای نگاه در آیات الهی برای شناخت قدرت خدا، عظمت خدا و پی بردن به خدا و اوصاف الهی، یا نگاهی دارد به مسئله معاد، یا برای توجه به مسائل تاریخی و اجتماعی و سنن اقوام قبلی و تحولاتی که در طول تاریخ پدید آمده است. این دسته آیات با ۶ و ۷ تعبیر و مضمون و با یکی از سه جهت‌گیری که در آیات هست.

سؤالات مطرح شده

به این دسته از آیات رسیدیم که سؤالاتی در مورد این‌ها مطرح بوده که آیا این‌ها مفید و وجوب است یا نه؟ آیا نفسی است یا طریقی یا غیره، آیا مولوی است یا ارشادی؟ و سؤالات دیگری که ذیل این آیات مطرح است.

نکات موجود در آیات

درواقع ۵ و ۶ جهت بحث، ذیل این آیات مطرح است.



۱- اولین نکته در این آیات این بود که ممکن است کسی به عنوان یک سؤال بدوی -که خیلی مهم نیست- مطرح بکند که؛ آیا این آیات ما را دعوت به نگاه سطحی به عالم می‌کند؟ یعنی همین که برای همه معلوم است، می‌گوید شما یک نگاه عبرت‌گیری و تأمل محتوایی در این‌ها بکنید، یا اینکه مفهوم و مضمون این آیات تعمق و سیر در درون این‌ها هم هست، یعنی کشف قوانین حاکم بر این‌ها و چیزی که با گسترش علم و پیشرفت علم بشر به آن می‌رسد این هم هست. به این معنا که آنچه پیش از همه معلوم است با یک نگاه الهی به آن توجه بکنید، یا علاوه بر این می‌گوید در عمق این‌ها بروید؛ یعنی قوانین آن را کشف کنید و به آن دسترسی پیدا بکنید و به لحاظ کشف قوانین طبیعی تعمق در آن پیدا بکنید.

ممکن است این سؤال ممکن است مطرح شود که وجهی ندارد که آیات را به آن معنا اختصاص بدهیم و فقط حد نگاه سطحی که از نظر طبیعی سطحی است، منتهی می‌گوید که نگاه عمقی محتوایی داشته باش. واقع این است که سیر و تأمل در عمق این آیات به لحاظ طبیعی ظهور در آن دارد، اینکه خود واژه نظر این معنا را می‌رساند تفکر هم نفوذ به عمق این‌ها را می‌رساند، بنابراین درست است که هدف نهایی در این‌ها از نظر محتوا و مضمون یعنی عبرت‌گیری یا پی بردن به خالق یا معاد، نفوذ به عمق این‌ها است، اما این واژه‌ها ظهور در این دارد که به لحاظ طبیعی نفوذ در عمق آن هم بکنید، یعنی بیشتر فکر بکنید، بفهمید و کشف بکنید. ظهور آیات از این واژه نظر و تفکر و این مسئله هست بخصوص این استظهار و استنباط تأیید می‌شود به اینکه مثلاً در توحید مفضل، در بخش‌های متعددی از روایات داریم که خود ائمه به این کار دست زده‌اند، یعنی از این سطح ظاهر طبیعی به سطوح باطنی‌تر و عمیق‌تر هم نگاه کرده‌اند و همان‌ها را نشان داده‌اند که مثلاً در عمق چشم یا قلب چه خبر است.

بنابراین هم ظهور آیات به لحاظ طبیعی و مادی در آن عمق هست و هم این مسئله با روایات فراوانی که داریم تأیید می‌شود که در روایات دست ما را گرفته و در عمق این پدیده‌های طبیعی برده است؛ مثل توحید مفضل و امثال این‌ها، البته توحید مفضل از نظر سندی محل بحث هست ولی نظایر این در کتاب سماء و عالم بحار، روایات این را نشان می‌دهد که مجموعه روایات را که می‌بینیم مطمئن می‌شویم که منظور این نیست که آنچه را که همه می‌بینند، شما نگاه معنوی عمقی به آن بکنید، بلکه نگاه عمقی طبیعی هم دارد، گر چه نهایتاً برای نگاه عمقی معنوی و به اصطلاح باطنی است. این نکته اول در این آیات است.



۲- نکته مهم و بسیار محوری که مطرح می‌شود این است که به‌طور کلی وجوب چه عقلی، چه شرعی، رجحان هم چه در حد وجوب، چه در حد استحباب هر یک از این‌ها به حکم غیری، طریقی و نفسی تقسیم می‌شود، برای ما این نقطه در رسیدن به نتیجه نهایی سرنوشت‌ساز و تعیین‌کننده است و پاسخ به چند سؤال مهم در این آیات و گروه فراوان از این آیات که ببینیم آیا حکمی که از این آیات استفاده می‌شود وجوب است یا رجحان است؟ آیا طریقی است یا غیری است یا نفسی است؟ این سؤال بعدی است که در اینجا مطرح است.

پاسخ

ظاهر قضیه این است که طریقی نیست، برای اینکه معنای طریقی این است که من حکمی دارم باید به آن عمل بکنم، علمی که به خود حکم تعلق دارد، غیری نیست بلکه طریقی می‌شود، مثل اجتهاد و تقلید است که طریقی است، من مکلف به احکامی هستم که اگر به آن‌ها عمل بکنم اسقاط تکلیف می‌شود و عمل شده و عقابی ندارم یا ثواب دارم، علم من به آن تکالیف مقدمه وجودی نیست، مقدمه علمیه است و به مقدمات علمیه وجوب طریقی می‌گویند، در همان مقدمات واجب هم وقتی که مقدمه را تقسیم می‌کنند می‌گویند مقدمه وجوبی داریم و مقدمه علمی. مقدمه علمی، علم ما به آن حکم است و این مقدمه وجودی نیست، برای اینکه ممکن است بدون این علم هم برحسب اتفاق یا به شکل احتیاط به تکلیف عمل بکنم و لذا علم من به تکلیف این‌طور است که مقدمه وجودی برای عمل به تکلیف نیست، سر آن هم این است که برحسب اتفاق یا بر اساس احتیاط ممکن است آن تکلیف را عمل بکنم، بدون اینکه حکم را بدانم، بنابراین علم من به حکم از راه اجتهاد یا تقلید طریق برای شناخت حکم می‌شود، آن وقت اگر علم واجب شد می‌گویند این وجوب طریقی دارد، پس وجوب طریقی وجوب علم به حکم است، حکم طریقی همان علمی است که مرا آگاه و واقف به خود حکم بکند. داستان این از وجوب غیری جدا است، وجوب و حکم طریقی می‌شود. علم من به قوانین حاکم بر عالم روشن است که متعلق علم من یک حکم و یک تکلیف نیست، بنابراین علم من طریقی برای کشف یک حکم نیست بنابراین وجوب طریقی نیست؛ به عبارت دیگر وجوب طریقی علم به حکم و تکلیف است، وجوب طریقی تعلق به علم و یک تکلیف می‌گیرد، علم در اینجا علم به یک تکلیف نیست علم به یک حقیقت خارجی است که ممکن است راه و مقدمه‌ای برای یک تکلیف هم بشود.

بنابراین متعلق علم چون تکلیف نیست نمی‌شود حکم آن را حکم طریقی بگیریم، پس طریقت کنار می‌رود. آنچه باقی می‌ماند این است که امر مابین غیریت و نفسیت دایر می‌شود، علم گاهی طریق است ولی گاهی ممکن است



علم به یک چیزی مقدمه برای یک چیز دیگر بشود. همیشه این طور نیست که علم مقدمه علمی باشد، گاهی علم به یک امر مقدمه وجودی می شود، یعنی علم مثل نردبان گذاشتن می شود که بدون این انسان نمی تواند کون بر صدر داشته باشد. اگر کسی بگوید که می خواهد ملکه اجتهاد پیدا بکند، باید علم به یک مجموعه گزاره ها پیدا بکند، این علم ها مقدمه وجودی برای وصول به آن ملکه است، اینجا علم به معنای اصولی طریقت ندارد بلکه مقدمیت و غیریت دارد. این علوم ما را به آن علم می رساند، عین علم به صغری و کبری است که مقدمه برای علم به نتیجه است. پس به همان دلیلی که گفتیم علم طریقی نیست و امر ما دایر می شود بین اینکه بگوییم وجوب علم در اینجا غیریت است یا نفسی.

در اینکه علم غیریت دارد تردیدی نیست، یعنی در اینکه علم به این آیات طبیعت زمینه و مقدمه خارجی است برای اینکه من معرفت به خدا پیدا بکنم یا معرفت معاد پیدا بکنم یا سیر در ارض و نظر در تحولاتی که بر جوامع و اقوام گذشته است در اینکه مرا به نگاه عمقی به عالم و تحولات عالم می رساند، تردیدی نیست. این هم نکته دوم است که در این هم تردیدی نیست.

جمع بندی

پس:

اولاً: در اینکه علم در اینجا حکم نیست تا بگوییم حکم این علم حکم طریقی می شود، در این تردیدی نیست، ثانیاً: علم در اینجا مقدمیت هم دارد در این هم نباید تردید کرد که شناخت من نسبت به طبیعت و قوانین حاکم بر طبیعت مرا به علم دیگری می رساند، مقدمه برای حصول به علم دیگری و معرفت دیگری می شود، این هم ترتبی است که در علوم معارف من هست که امر طبیعی است که معرفت های ما مقدمیت و ذی المقدمه دارد و معارفی مقدمه برای معارف دیگری شود و گاهی هم این مراتب مدارج متعدد و متسلسلی پیدا می کند، مثل صغری و کبری و خود نتیجه که مقدمه برای علم دیگر می شود، در این تردیدی نیست که جانب غیریت و مقدمیت در علوم شناخت طبیعت و امثال این ها وجود دارد و این جنبه قابل انکار نیست. منتهی صرف اینکه در یک امر غیریت باشد کافی نیست برای اینکه بگوییم نفسیتی در آن نیست. اینجا این سؤال مطرح می شود و علت هم این است که گاهی بعضی از تکالیفی که داریم، مثل وجوب ها یا استحباب های ما، گاهی به امری تعلق می گیرد که محض در نفسیت است و کاملاً واجب نفسی است مثل صلاة که نفسی است، -البته نفسیت با نفسه و لغیره بودن قابل جمع است- ولی صلاة کاملاً نفسی



است یعنی با دید اصولی و خوب نماز یا حج یا جهاد و امثال این‌ها و خوب کاملاً نفسی است، و خوب‌ها یا استحباب‌هایی هم داریم که کاملاً غیری است و فقط مقدمیت دارد، مثلاً بنا بر فتوای مشهور مثل غسل که غسل فقط مقدمیت دارد، استحباب نفسی ندارد.

اعمال و عبادات و تکالیفی هم داریم که هر دو جنبه در آن جمع شده مثل وضو برای نماز و امثال آن که هم غیریت و هم نفسیت دارد.

و خوب نفسی یا غیری نظر؟

با توجه به اینکه احکام، و خوب‌ها و استحباب‌های شرعی ما سه قسم می‌شود؛ بعضی نفسی محض است و بعضی غیری محض است و در بعضی هم دو جانب نفسی و غیری هست. آنگاه سؤال مطرح می‌شود که آیا و خوب این نظر نفسی است یا غیری است یا هر دو جانب در آن جمع است، یعنی با این مقدمات به این سؤال می‌رسیم که آیا و خوب مقدمی محض است یا اینکه غیر از این می‌شود؟

پاسخ

آنچه می‌توانیم در پاسخ استظهار بکنیم این است که جانب غیریت در همه این‌ها ملحوظ است در این نمی‌توان تردیدی کرد، یعنی در اینکه کسی همه آیات را نگاه بکند می‌بیند که آیه می‌خواهد معرفت خدا یا توجه معاد را به من بدهد یا توجه به عبرت‌گیری در مورد مسائل تاریخی را در من زنده بکند؛ و پردازش این آیات و امر این آیات که «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (عبس/ ۲۴) یا «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ» (طارق/ ۵) «سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ» یا «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (غاشیه/ ۱۷) در همه این‌ها به وضوح می‌بینیم که این‌ها مقدمه است، در مقدمیت این‌ها هیچ تردیدی نیست از خود آیات استفاده می‌شود عقل ما هم همین را می‌گوید؛ یعنی با قطع نظر از آیات خود ما هم که حساب می‌کنیم می‌بینیم که معرفت و نگاه من به طبیعت بر اساس برهان نظم و برهین مختلفی که می‌شود اقامه کرد یک نگاهی است که قطعاً جنبه مقدمیت در آن هست، پس جانب مقدمیت در این‌ها قابل تردید نیست.

علاوه بر آن، این جانب مقدمیت از خود آیات هم استفاده می‌شود، یعنی آیه‌ای نداریم یا بسیار دشوار است که جایی ببینیم که آیه جدا به این بحث نگاه بکند.



دلایل غیریت در منابع دین

در همه این‌ها همان غیریتی که برای ما مکشوف و روشن است در آیات هم ملحوظ است، بنابراین معرفت خدا واجب است و آنچه مقدمه آن بشود هم واجب است و علم به طبیعت هم مقدمیت دارد، در این هیچ تردیدی نیست که نوعی وجوب مقدمی یا رجحان مقدمی در نظر به طبیعت وجود دارد که اگر آیات هم نبود تا حدی ما این را می‌فهمیدیم و آیات هم همان را ملحوظ کرده است. اینکه بگوییم نفسی محض است از بین سه قسم یک قسم خارج می‌شود و نمی‌توانیم بگوییم نفسی محض است، مثل صلاة و این‌ها، جانب غیریت در این‌ها با قطع نظر از آیات وجود دارد، در آیات هم جانب غیریت ملحوظ است، پس نفسی محض کنار می‌رود، آن وقت امر دایر می‌ماند که این نظر به طبیعت مثل غسل است که محضی غیریت است، یا مثل وضو است که علاوه بر غیریت نفسیت دارد. آنچه عقل ما می‌فهمد با قطع نظر از آیات و بعد هم آیات را که ما دقت بکنیم، می‌بینیم این جانب غیریت در آن ملحوظ است تا این حد متیقن است. زائد بر این دلیل می‌خواهد، به نظر نمی‌آید که بتوانیم دلیلی زائد بر این پیدا بکنیم، یعنی در کتاب طهارة در باب وضو همین بحث است، اکثر ادله وضو که شما دارید ادله‌ای است که در ارتباط با نماز به وضو امر شده است و لذا همه می‌گویند غیریت است، کل چیزی که مبنای فتوای مشهور به استحباب نفسی وضو را تشکیل می‌دهد یکی دو دلیل داریم که «الْوُضُوءُ نُورٌ عَلَى نُورٍ»^۱ این یک دلیل است که آقای خوئی هم آورده‌اند. البته در سند روایت بحثی است که قابل تصحیح است. «الْوُضُوءُ نُورٌ عَلَى نُورٍ» کار به نماز و این حرف‌ها ندارد، می‌گوید ذات وضو نور است و نورانیتی در خود وضو هست و کسی که وضو دارد، دوباره وضو بگیرد، این هم نور جدیدی است. معلوم می‌شود با این قرینه کار به مقدمیت ندارد، با این روایت خاص و قرینه خاص که وضوی بر وضو می‌گوید «الْوُضُوءُ نُورٌ عَلَى نُورٍ» حتی اگر دلیل داشتیم الوضو نور، شاید خیلی نمی‌توانستیم بر آن استدلال بکنیم، برای اینکه می‌گفتیم باز این منصرف به وضوی مقدمه نماز است که نوری است. ولی این‌که می‌گوید وضو نور بر نور است، یعنی با قطع نظر از تقدمیت و غیریت در ذات آن نوعی نورانیت نفسانیه است این به ما ظهور می‌دهد و می‌شود استظهار کرد که نوعی نفسیت در آن هست. این یک دلیل است و دلیل دیگری دارد که خاطر نمی‌گردد که اگر این دو دلیل نبود همه‌جایی که در خود قرآن و روایات دارد که وضو بگیر، می‌گفتیم نفسیت است.

۱ - وسائل الشیعة، ج ۱، ص: ۳۷۷.



در اینکه یک جانب غیریت قوی در نظر در آسمان و زمین حاکم است که اگر آیات هم نبود، عقل ما فی الجمله این را می‌فهمید، در این نمی‌شود تردید کرد. قبل و بعد آیات همه بحث خدا و معاد است و در ارتباط به آن‌ها ترغیب و تأکید می‌کند، در آیات هم این ملحوظ است در این دو جهت نمی‌شود تردید کرد، برای اینکه در این‌ها یک رجحان نفسی - کار به وجوب و استحباب آن نداریم - پیدا بکنیم، نظیر باب وضو دلیلی پیدا بکنیم که بتواند چنین چیزی را مستقل به ما الهام بکند، فکر نمی‌کنم بتوانیم چنین دلیلی را پیدا بکنیم.

العلم نور که در بعضی جاها داریم، محفوف به قرائنی بود که منظور علم دین بود و بعضی روایات هم که می‌گفت علم کشف حجاب‌ها و شناخت حقیقت است و گفتیم که این توصیف یک واقعیت است و از آن استفاده حکم نمی‌شود.

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (زمر/۹) یا «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (مجادله/۱۱) این‌ها علم خاص است، علم دین است نه هر علمی.

جمع بندی

این از ادله که در آیات چیزی نداریم، به روایات و بحث‌هایی که داشتیم برمی‌گردد. این است که برای ما اطمینان به یک دلیلی که پای او محکم باشد، بدهد و جانب نفسی هم در این‌ها تقویت بکند، با قطع نظر از اینکه این علم مرا به کجا می‌برد و چه درسی می‌خواهم از این بگیرم و چه الهامی می‌گیرم به نظر چیزی نمی‌آید. در سؤال دومی که مطرح شد این بود که آیا رجحان اینجا نفسی است، یا طریقی است، یا غیریت است؟ طریقی را نفی کردیم، بعد هم آن سه قسم دایر بین نفسیت و غیریت شد و در واقع نفسیت را هم نفی کردیم، یعنی می‌گوییم دلیلی برای ما محرز نشده، جانب غیریت وجود دارد و وجوب مقدمی می‌شود. این هم سؤال دوم بود.

س؟

جواب: بحثی که آنجا دارد مثل اینکه می‌گوید اگر دلیلی آمد نمی‌دانیم این دلیل تبعیدی است یا توصلی است، عینی است یا کفایی است، نفسی است یا غیریت، اگر در دلیل شک بکنیم حمل بر نفسیت، عینیت، توصلیت می‌کنیم. اطلاقش حمل بر آن می‌شود اما در اینجا می‌خواهیم بگوییم شکی نداریم.

س؟



جواب: ظهور این‌ها همه در غیریت آیات است، می‌گوید نگاه نمی‌کنید تا خدا را بشناسید، نگاه نمی‌کنید که ببینید چطور زمین بعد از مردن زنده می‌شود، معاد هم همین است. همه برای استشهاد برای امر دیگری است، ما می‌گوییم ظهور است، اگر کسی در این آیات تردید بکند، این حرف درست است، بگوید من شک دارم که این آیات، امر نظر به آسمان و زمین نفسی است یا غیری است، اگر به اینجا برسد اطلاق می‌گوید نفسی است، ولی عرض ما این است که قبل از اینکه به این شک برسیم ظهور غیریت است، ظهوری در مازاد برای این غیریت نداریم.

س؟

جواب: می‌گوید اگر علم شما را به آنجا نرساند وبال شما است و عذاب دارد ممکن است شواهدی بر این بشود. حتی علم دینی که اطلاق در آن داشتیم که تحصیل آن خوب است، مقیداتی داریم که می‌گوید همان علم دینی را شما وسیله دنیا و سوءاستفاده قرار دادید اشکال دارد. آن مقید یک اطلاق است. می‌خواهم بگویم تمایزی بین اینجا و آنجا وجود ندارد، بحث ما درست کردن یک اطلاق است می‌خواهیم بگوییم که دلیل می‌گوید خوب است شما عالم را بفهمید از نظر شرعی مستحب است، ولو غرضی ندارد، کار به بحث‌های خدا و معاد ندارد فقط می‌خواهد چیزی بفهمد آیا استحباب این دارد یا ندارد؟ ادله‌ای که شما می‌فرمایید مؤید نمی‌شود به دلیل اینکه در آن حد همه ما قبول داریم در علوم دینی هم این‌طور است علم دین اگر امر مخرب و مضر بشود یا از آن سوءاستفاده شود، چیز بدی است.

س؟

جواب: بحث عمل بیاید آن وقت ادله اختصاص به علم دینی پیدا می‌کند، کار به اینجاها ندارد. در آیات و این‌ها که آمده، علم وبال شما می‌شود در جایی است که سوءاستفاده شود یعنی موجب شود که من را از خدا دور بکند یا پشت به تکالیفم بکنم یا علم را مایه فخرفروشی قرار بدهم، این نوع سوءاستفاده است و الا اگر علم هست این سوءاستفاده‌ها هم از آن نمی‌کند، خود آن‌ها اطلاق داشته باشد و اینجا را بگیرد محل بحث است.

س؟

جواب: معمولاً مذمت‌ها و نکوهش‌ها در علم دینی است؛ جایی که انسان علم دینی را وسیله فخرفروشی قرار بدهد و عمل نکند و الا در غیر علم دینی آدمی نیست که معانده داشته باشم، حتی مسلمان هم هستم، ولی بنا بر



استدلالی هیچ‌یک از این‌ها را قابل استدلال نمی‌دانم، فقط برای فخرفروشی این را می‌خواهم، این قابل تصور است. اطلاقی داشته باشیم که اینجاها را منع بکند بعید می‌دانم.

س؟

جواب: این آیات با قطع نظر از اینکه من از این‌ها می‌خواهم به معاد برسیم آیا ظهوری دارد یا ندارد؟ ما می‌گوییم ظهور ندارد.

س؟

جواب: من تعبیر انصراف را نیاوردم، ولی انصراف این را بگوید قبول است، یعنی می‌گوییم که از نظر عقلی یک غیریتی به این حاکم است و آیات هم ببینیم چنان محفوف به بحث مبدأ و معاد است که نمی‌توانیم از این به دست آوریم که شناخت طبیعت یا ستاره‌شناسی یا کیهان‌شناسی به ما هوهو رجحان دارد. اینکه بشود آن روایات را تأیید بر این قرار داد، با توجه به نکته‌ای که گفتم، مقداری جای تأمل دارد. این را قبول داریم، شما تعبیر انصراف می‌کنید یا من می‌گویم محفوف است یک قرائن داخلی است و ظهور در آن ندارد، فقط انصراف ایجاد می‌کند، تعبیر انصراف عیبی ندارد.

این تعریف و تمجیدها اگر اخروی باشد، در علوم دینی و امثال این می‌رود، اگر دنیوی باشد در توصیف‌های دنیایی معلوم نیست که بشود به حد تکالیف شرعی از آن در بیاوریم، ارشادات عقلایی است شارع گفته است این خوب است یا آن خوب است معلوم نیست که بشود در حد تکالیف شرعی از آن در آوریم، مثل اینکه در مورد داروها هم بحث کرده است. می‌گفتیم اصل این است جاهایی ظهور دارد که علم مطلق را می‌گوید منتهی آنجا هم توصیف‌های مادی و دنیایی بود که علم به دست آمد، چیزی از آن به دست نیامد.

دیدگاه استاد

ادعای ما این است که غیریتی ملحوظ است و آیات محفوف به قرائنی است که نمی‌گذارد بگوییم با قطع نظر از آن هدف مبدأ و معاد، این نفسی است از داخل کشش و اقتضای این‌ها ضعیف است و تمام نمی‌شود. این بحث خیلی مهم است کتاب‌ها پر است از این بحث‌هایی که وقتی می‌خواهیم بگوییم اسلام ما را دعوت به تفکر کرده، ذهن خیلی‌ها به یک نوع مطلق‌گرایی در این‌ها می‌رود تا به حال مشی ما این بود که اطلاق را همه‌جا گرفتیم و در آخر به این نتیجه می‌رسیم که علم یا باید علم دینی باشد و سه درجه و حکم متفاوتی که مفصل بحث کردیم در غیر



چیزهای دینی به طور مستقیم اطلاق آن شکلی نداریم، بیش از این دلیل استفاده نمی‌شود یا باید در راستای مبدأ و معاد و استنباط‌های دینی و معنوی قرار بگیرد، یا با عناوین ثانویه فقهی که نیازهای بشر و جامعه که بعداً بحث می‌کنیم، یعنی ما گام به گام به این سمت می‌رویم که همه جوانب را بررسی کنیم.

این سؤال را یکی از سؤال‌های بعدی قرار داده‌ام که ضمن این تقریباً تکلیف آن روشن می‌شود ولی «هل هذا مطلقاً أو مقیداً بما اذا تسببت لالوصول الى المعرفة الله والمعاد أو كان به هذا الغرض واقعاً» باید به اینجا برسد یا همین‌که غرض این است کافی است، یا اگر هیچ کدام نبود، چیست به یک بیان دیگر به آن می‌رسیم.

مولوی یا ارشادی؟

سؤال بعدی این می‌شود که این‌ها مولوی است یا ارشادی؟

امر که غیری شد قطعاً ارشادی می‌شود، اوامر و جوب مقدمه همه ارشادی می‌شود، بنا بر نظر مشهور محققین که می‌گویند مقدمه و جوب شرعی ندارد، فقط و جوب عقلی دارد و وقتی و جوب آن عقلی شد، نمی‌تواند و جوب شرعی داشته باشد، می‌گویند که مقدمه و جوب عقلی دارد و و جوب شرعی لغو است، بنابراین هر چه شارع روی مقدمه امر بیاورد، می‌گوییم همه ارشاد به همان فهم عقل است.

نتیجه بحث

نتیجه‌ای که از بحث می‌گیریم، چون این آیات ظهور در تمحض در غیریت پیدا کرد، همه اوامری که روی آن آمده می‌شود اوامر غیری و ارشادی است؛ و علاوه بر این، غیریت در اینجا غیریت برای حکم شرعی نیست برای اینکه در معرفت خدا حداقل و جوب عقلی دارد، بنابراین همه این آیات ارشاد به یک فهم عقلی است که هم خود مقدمه ارشاد است، هم معرفت خدا ارشاد است که می‌گوید بیاید خدا را بشناسید و معرفت به خدا پیدا بکنید ارشاد است، معرفت خدا نمی‌تواند شرعی باشد. پس این‌ها غیری ارشادی است و غیری برای یک حکم عقلی است نه اینکه مقدمه برای یک حکم شرعی باشد، مثل وضو و غسل نیست که مقدمه برای یک حکم شرعی است، مقدمه برای یک حکم عقلی است.

بنابراین کلاً دستگاه، دستگاه عقلی است، معرفت خدا عقلی است، مقدمه آن هم عقلی است، و جوب مقدمه عقلی است و مقدمه برای و جوب عقلی است نه و جوب شرعی و همه آیات یک نوع ارشادات، تأکیدات و ترغیبات به



ایجاد انگیزه در همان فضای درک عقلی است، این نتیجه دیگری است که اینجا می‌گیریم. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته و صلی الله علی محمد و آله الاطهار.